

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال شانزدهم، شماره 30، بهار و تابستان 1397 (صص ۲۰۴-۱۸۷)

بررسی خوف و رجا از دیدگاه عرفانی امام محمد غزالی و جلال الدین مولوی

1- سمانه منصوری آلهاشم 2- رامین محرمی 3- خدابخش اسداللهی

چکیده

«خوف و رجا» از احوال عرفانی است که مثل دو بال سالک را هم از خواهش‌های نفسانی دور می‌کند و هم باعث امید او به وصال می‌گردد. غزالی خوف را نتیجه معرفت بنده به عظمت پروردگار و خطرات نفس اماره می‌داند. او فقط درجه معتدل خوف را قبول دارد و با توجه به نفس و احوال درونی انسان، خوف را بر رجا ترجیح می‌دهد اما با توجه به منشأ خوف و رجا و توجه به صفات لطف و قهر خداوند، رجا را بهتر از خوف می‌داند. مولوی ایمان را عبارت از خوف و رجا، امید به رحمت خداوند و ترس از معصیت، می‌داند. او با توجه به احوال انسان‌ها خوف و هم رجا را می‌پذیرد. او خوف و رجا را جدایی‌ناپذیر می‌داند و در ترجیح یکی بر دیگری، رجا را بر خوف ترجیح می‌دهد. درعین اینکه غیرقابل فهم بودن مسائل عرفانی، انسان را از مطالعه علمی آن باز می‌دارد اما با نگاهی موشکافانه می‌توان موانع فهم آثار را از میان برداشت، از همین روی لزوم پژوهش‌هایی در این حوزه ضرورت می‌یابد. روش تحقیق این پژوهش توصیفی - تحلیلی است که به مقایسه دیدگاه عرفانی امام محمد غزالی و مولوی در موضوع خوف و رجا پرداخته است.

کلیدواژه ها: عرفان، احوال، خوف و رجا، مقایسه، غزالی، مولوی.

1- مقدمه

سهروردی برای «خوف و رجا» چنان اهمیتی قائل است که اساس اعمال سالک را چهار رکن: خوف، رجا، تعظیم و حیا می‌داند و «خوف و رجا» را دو رکن مهم آن به حساب می‌آورد (سهروردی، 1364: 640) ابونصر سراج «خوف و رجا» را جزو احوال می‌داند. (ابونصر سراج، 1388: 27) اما

Email: s.mansouri@uma.ac.ir

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

Email: moharami@uma.ac.ir (نویسنده مسئول)

Email: kh_asadollahi@uma.ac.ir

۳- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

تاریخ پذیرش: 96/12/6

تاریخ دریافت: 96/3/25

عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه «خوف و رجا» را جزو مقامات به حساب می‌آورد. (کاشانی، 1381: 430-336) این گونه اختلاف نظرها در مسائل عرفانی کم نیست؛ اما با توجه به تعاریفی که دربارهٔ حال و مقام ارائه می‌شود و همهٔ عرفا در آن متفق‌القول‌اند به یقین می‌توان ادعا کرد: «خوف و رجا» یکی از احوال عرفانی است که مقدمه‌ای برای ورود به مراتب دیگر چون «قبض و بسط»، «هیبت و انس» به حساب می‌آید. (میبدی، 1376: 520) «رجا در لغت به معنی امید و امید داشتن است و در اصطلاح تعلق دل است به رسیدن و به دست آمدن محبوب در آینده، نزد سالکان سکونت و آرامش دل است به وعد و نوید.» (گوهرین، 1380: 13) اما خوف «به معنی ترس و ترسیدن و در اصطلاح توقع حلول مکروه یا فوات محبوب است» (گوهرین، 1380: 180) در تعاریفی که از خوف و رجا ارائه شده است آن را حال عوام و از مواهبی دانسته‌اند که تحت کسب و اختیار بنده در نمی‌آید. خوف را چهارمین حال، و رجا را پنجمین حال از احوال عرفانی به حساب آورده‌اند. (سجادی، 1385: 37) و حال رجا بدان دلیل بعد از خوف قرار گرفته است که نشاط رجا بعد از درد و رنج خوف امکان‌پذیر است و نشاط رجا و مشاهدهٔ صفات جمال بعد از سختی خوف و مشاهدهٔ صفات جلال، دل‌پذیرتر و آسایش‌بخش‌تر است. (کاشانی، 1381: 392) در تمامی تعاریف ارائه شده از این دو مسأله، تأکید بر این است که هم «خوف» و هم «رجا» تعلق به آینده دارند؛ قشیری ضمن بیان این موضوع برای روشن‌تر شدن مفهوم رجا بر تفاوت آن با تمنی نیز اشاره می‌کند: «رجا دل بستن بود به دوستی که اندر مستقبل حاصل خواهد بود همچنانک خوف به مستقبل تعلق دارد و فرقت میان رجا و تمنی، [تمنی صاحبش] را کاهلی آورد و به راه جدّ و جهدش بیرون نشود، صاحب رجا به عکس این بود و رجا محمود بود و تمنی معلول» (قشیری، 1385: 199) لازم به ذکر است که این دو مسأله در کنار هم عارف را در مسیر سیر و سلوک به پیش می‌برند و از هم جدایی ناپذیرند با وجود این، عارفانی هستند که هم‌طرازی این دو را قبول ندارند و معتقدند که: خوف یا به دلیل ارتکاب گناه بر عارف مستولی می‌شود یا به دلیل فوت وقت در بی‌خبری و غفلت از عبادت. در هر دو صورت سبب مصمم شدن عارف در ترک گناه و توبه می‌شود و اگر علت آن نرسیدن به مقام بزرگان باشد باز نیز سبب تلاش در کسب نیکی‌ها و رسیدن به مرحلهٔ کمال می‌شود. خواجه عبدالله انصاری در تضعیف مقام رجا می‌گوید: «الرجا اضعف منازل المرید لانه معاوضه من وجه و اعتراض من وجه [رجاء و امید، پایین‌ترین مراتب مریدی است؛ زیرا از سویی معاوضه (عمل در برابر

ثواب) و از سویی معارضه و اعتراض است.». (سجادی، 1383: 411) در مقابل، کاشانی صاحب خوف عقوبت را از اهل محبت نمی‌داند زیرا ترس از عقوبت نفس، بیانگر محبت نفس است و دلی که در آن حب نفس باشد محبت الهی در آن دل نیست زیرا محبت الهی قصد هر دلی که کند آن دل را از اغیار خالی می‌کند. او خوف مکر را نیز مختص محبان صفات می‌داند که دل‌بسته‌ی صفات جمالی مانند رأفت، رحمت، لطف و رضا هستند و از صفات جلالی مانند قهر، سخط و عقوبت پرهیز می‌کنند چنین مؤمنانی در صورت لطف جلی از قهر خفی می‌ترسند و پیوسته از سوءخاتمت هراسانند. (کاشانی، 1381: 388) عارفان برای «خوف و رجا» تقسیماتی نیز قائل‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌رود: کاشانی خوف را نتیجه ایمان به غیب می‌داند و برای آن دو نوع را برمی‌شمرد: خوف عقوبت و خوف مکر. خوف عقوبت برای عوام مؤمنان است و سبب این خوف را دو چیز می‌داند: تصدیق کردن وعید خداوند و مشاهده جنایت و گناه خود. علامت این خوف از دیدگاه کاشانی دو چیز است: اول دوری جستن از افتادن در ورطه گناه و تلاش برای تدارک و جبران گناهان گذشته. (همان: 381) اهل رجا را تیزدو گروه می‌داند: طالبان حظ و طالبان حق، هر کس رضای او منحصر و محدود به حظوظ دنیوی و اخروی باشد رجای او در جایگاه اعتراض و ایراد قرار دارد ولی رجای حق و طالبان او منحصر به لقای حق است. آنان از هر چه جز حق است چشم پوشیده‌اند و در دنیا و آخرت جز لقای او را طالب نیستند. (سجادی، 1383: 411)

1-1- بیان مسأله و سوالات تحقیق

عرفان، نگاه هنری به دین است و آنچه در آن اهمیت فراوانی دارد؛ مسأله؛ فضایل اخلاقی و اصلاح امور نفسانی، است که بخشی از این امر، در سایه ترس از خداوند و امید به رحمت بی‌انتهای او تحقق می‌یابد؛ لذا مسأله «خوف و رجا» نقش تعیین کننده‌ای در سیر و سلوک عرفانی ایفا می‌کند؛ از این روی مسأله پژوهش حاضر، مقایسه شباهت و تفاوت دیدگاه عرفانی امام محمد غزالی و جلال‌الدین مولوی در مورد مسأله «خوف و رجا» است تا به سؤالاتی مثل این پاسخ داده شود که: از دیدگاه این دو متفکر اسلامی در طی طریق عرفان، کدام حال بر دیگری ترجیح دارد؟ تأثیر هر کدام از این احوال بر نوع سلوک سالک چگونه است؟ کدام علل و عوامل، سبب بروز و ظهور حال «خوف یا رجا» در سالک می‌شود؟ و هر کدام از این احوال مناسب حال کدام گروه از انسان‌هاست؟

۲-۱-اهداف و ضرورت تحقیق

پژوهش حاضر با مقایسه دیدگاه عرفانی امام محمد غزالی و جلال‌الدین مولوی در مورد خوف و رجا، بر آن است تا با شناخت عارفان و حالاتشان (که راهگشای درک سخنان و طریقتشان است) راه را برای فهم هرچه بیشتر متون عرفانی هموارتر کرده و به نوبه خود سهمی در کشف رموز و غموض این دریای بی کران داشته باشد.

۳-۱-روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق پژوهش، توصیفی _ تحلیلی و از طریق منابع و اسناد کتابخانه‌ای و به شیوه فیش‌برداری از مباحث و جمع‌آوری داده‌ها از منابع است. نگارنده با مستند ساختن یافته‌ها به منابع و مآخذ معتبر، در ساختار بندی پژوهش خود از آن استفاده نموده و به تحریر متن پرداخته است. لازم به ذکر است جامعه آماری در این پژوهش عبارت است از: مثنوی مولوی، فیه ما فیه، احیاء علوم‌الدین، کیمیای سعادت، کتاب الاربعین امام محمد غزالی.

۴-۱-پیشینه تحقیق

با وجود پژوهش‌های فراوانی که در مورد آثار غزالی و مولوی صورت گرفته، در خصوص خوف و رجا در آثار این دو عارف، پژوهشی نشده است؛ در مورد خوف و رجا در سایر آثار، مقالاتی نوشته شده است که به آنها اشاره می‌شود: "حسین آریان" در پژوهشی تحت عنوان «خشیت و خوف از دیدگاه قرآن و عارفان»، در پژوهشکده «فرهنگ و معارف قرآن»، به این مسأله تا حدودی اشاره کرده و به نتیجه می‌رسد که اگر حاصل خوف و خشیت الهی تقوا و خویش‌داری باشد چنین بنده‌ای سعادت‌مند است؛ در پژوهش دیگری با عنوان «معانی خوف و رجا در قرآن و تأویل آن در مثنوی معنوی» "نسرین کریم پور" و "محمد کاظم یوسف پور"، در فصلنامه «پژوهش‌های ادبی قرآنی»، به این نکته اشاره می‌کنند که تصوف با خوف بی‌نهایت از معبود آغاز شده در نهایت با پیدا شدن زمینه‌های حب الهی، به رجاى عشق الهی پایان پذیرفته است.

۲-بحث و بررسی**۱-۲-دیدگاه غزالی**

غزالی معتقد است خوف از خداوند خیلی عظیم است و به دلیل آن که بنده بر عاقبت کار خود

احاطه و معرفت ندارد و نمی‌داند که عاقبت او چه خواهد شد و از تقدیر ازلی خداوند نیز ناآگاه است لذا همیشه خوف همراه او خواهد بود اما اینکه خداوند اسباب رجا را در اختیار عارفان گذارده و دل آنان را راحتی بخشیده، این از رحمت خداوند است. (غزالی، 1384: 294) خوف نتیجه معرفت و علم بنده به جلال خداوند و آگاهی از بزرگی و شدت قهر او و نیز آگاهی از گناهان و معصیت خود است. از دیدگاه او بالاترین درجه مرتبه خوف، آگاهی از صفات جلال خداوند و ترس از قهر اوست لذا از بین انسان‌ها، ترس علما از خداوند بیشتر از سایر انسان‌هاست. (غزالی، 1386: 267) عبدالکریم سروش در خصوص خوف غزالی می‌نویسد: «سالیان دراز با نفس در می‌پیچید و در اندوه و ندامت، غوطه می‌خورد و از آفتی نفسانی به آفتی دیگر می‌گریخت و هراس از فریبکاری نفس، کام او را جاودانه تلخ می‌ساخت و خوف محجوبیت از حق، جان او را آکنده بود و قلق و تشویش دل لطیف او را می‌آزارد و به جای جسارت و عشق و وصال، خوف و احتیاط و حذر در سخن او موج می‌زد...» (سروش، 1373: 145) از دیدگاه غزالی «تأثیر خوف در تن آن است که آن را به گریه و زاری وامی‌دارد، در جوارح آن است که اعضا را از معصیت باز می‌دارد و به طاعت مقید می‌گرداند تا تلافی گذشته کند و مستعد طاعت آینده باشد. در صفات نیز شهوت‌ها را از بین می‌برد و لذت‌های دنیوی را در چشم بنده تیره و کدر می‌گرداند لذا معصیت‌های محبوب در نزد او مکروه می‌گردد. از دیدگاه غزالی، قوت مراقبه و مجاهده بنده با نفس به اندازه خوف اوست و قوت خوف نیز به اندازه قوت معرفت بنده به جلال، صفات و افعال خداوند و همچنین به معرفت عیب‌های نفس و خطرهای آن است.» (غزالی، 1384: 268)

۲-۲- درجات خوف و رجا

غزالی خوف را به سه درجه: مفراط، معتدل و قاصر تقسیم می‌کند. خوف مفراط و خوف قاصر هر دو ناپسندیده و ناستوده است زیرا خوف مفراط سبب ناامیدی بنده از رحمت خداوند می‌شود و خوف قاصر بازدارنده از معصیت نیست ولی خوف معتدل که سبب بازایستادن از معصیت و پرداختن به طاعت می‌شود و تندرستی تن و عقل را نیز در بردارد، ستوده و پسندیده است. (غزالی، 1384: 269) غزالی خوف را به تازیان‌های تشبیه می‌کند که انسان را به سوی سعادت می‌راند ولی این تازیان‌ها نباید از حد متعارف تجاوز کنند و منجر به یأس گردد و سبب ناامیدی بنده از رحمت خداوند شود. لذا انسان وقتی ناظر به گناهان خود است باید خائف باشد و وقتی مشغول اطاعت و عبادت خداوند

است باید رجا به رحمت و عفو خداوند بر وجود او غلبه کند تا خوف و رجا توأمان سبب بیم و امید بنده گردد و او را از افراط و تفریط بازدارد. (غزالی، 1386: 194) «لازمهٔ یک روح دردشناس این است که بیاموزد از ارتفاع بالاتری به دنیا نگاه کند و آنچه که دیگران قادر به دیدن آن نیستند را ببیند». (طاهری، 1395: 126) از همین روی در خلال همهٔ این ترس‌ها امید به رحمت خداوند در غزالی جاریست چنان که بعد از بیان همهٔ ترس‌ها به این نکته می‌رسد که خداوند در آخرت کمتر کسی را در عذاب جاوندان رها خواهد کرد و صفت رحمانیت خداوند، همیشگی و جاودان است. (ابراهیمی دینانی، 1375: 50) به دلیل غلبهٔ سابقهٔ ازلی بر عمل بنده، غزالی آلمان از قهر و خشم خداوند را جاهلان می‌داند زیرا عارفان و آگاهان از تقدیر ازلی خداوند همیشه با خوفند و از عاقبت کار خود هراسان هستند و نمی‌دانند حکم خداوند دربارهٔ آنان چه خواهد بود. «خدای عزوجل اسباب عقاب و اسباب ثواب آفریده است و برای هر یک اهلی آفریده است که قدر که از قضای جزم الهی متفرع است، او را سوی چیزی که برای آن آفریده شده است می‌راند. پس بهشت را آفریده است و برای آن اهلی آفریده که مسخر اسباب آن‌اند، خواهند یا نخواهند و آتش را آفریده است و برای آن اهلی آفریده است که مسخر اسباب آن‌اند، خواهند یا نخواهند، پس کسی که نفس خود را میان موج‌های قدر ببیند، نه ترس بر او غالب شود به ضرورت؟ پس این ترس‌های کسانی است که سر قدر شناسند.» (غزالی، 1384: 289) گاهی خوف بنده از استیلاي عادت بر دل اوست؛ چنین بنده‌ای باید از عادت‌ها پرهیز کند. گاهی خوف بنده از اطلاع خداوند بر سر بنده است؛ چنین کسی باید درون خود را از وسوسه‌ها نگه دارد. گاهی خوف بنده از سوءخاتمت است و غالب‌ترین ترس بندگان هم از سوءخاتمت است؛ زیرا که خطر آن بسیار بزرگ است. گاهی نیز ترس بنده از سابقه است. از دیدگاه غزالی، عالی‌ترین خوف و دلالت‌کننده‌ترین بر معرفت بنده، ترس از سابقهٔ ازلی است زیرا خاتمت، فرع و تبع سابقه است و آنچه در روز ازل بر قلم ازلی بر لوح محفوظ رفته است در خاتمت نیز همان ظاهر خواهد شد. «پس التفات به قضای ازلی که قلم به توقیع آن رفته است عالی‌تر است از التفات بدانچه در ابد ظاهر شود.» (همان: 272)

۳-۲- خوف مرجح است یا رجا

در بحث ترجیح خوف بر رجا یا رجا بر خوف، غزالی عقیده دارد: در نفس عمل هیچ‌کدام از آن دو بر دیگری ترجیح ندارد بلکه نسبت به احوال درونی بنده، یکی از آن دو بر دیگری ترجیح می‌یابد

لذا نسبت به بیماری که شخص در درون خود دارد گاهی خوف، علاج درد اوست و گاهی رجا. اگر امن و فریفته شدن به مکر خدای بر دل بنده غالب باشد خوف فاضلتر از رجاست ولی اگر نومیدی از رحمت خداوند بر دل بنده غالب باشد رجا بهتر از خوف است. بعد از بحث طولانی، غزالی عاقبت، با عنایت به احوال درونی و فطری انسان‌ها، خوف را بر رجا ترجیح می‌دهد زیرا به عقیده‌ی او معصیت و امکان فریفته شدن در ذات انسان بیشتر است و همان بهتر که همیشه انسان از قهر خداوند بهراسد و حال خوف بر وجود او غالب باشد از این نظر با توجه به احوال انسان و نفس ضعیف او، خوف فاضل‌تر از رجاست. غزالی همچنین، با توجه به منشأ خوف و رجا و توجه به صفات قهر و لطف خداوند، رجا را بهتر از خوف می‌داند زیرا رجا تعلق به دریای رحمت خداوند دارد ولی خوف متعلق به دریای خشم اوست لذا با عنایت به منشأ خوف و رجا، رجا بهتر از خوف است زیرا سبب محبت می‌شود و محبت از عالی‌ترین مقامات عرفانی است اما خوف توجه کردن به عنف و دریای خشم خداست که محبت بدان تعلق نمی‌گیرد. غزالی کار کردن بر رجا را عالی‌تر از کار کردن از روی خوف می‌داند زیرا نزدیک‌ترین بندگان به خداوند کسانی هستند که خداوند را دوست دارند و دوستی از طریق رجا قوی‌تر است. غزالی عبادت از روی رجا را بهتر از عبادت از روی خوف می‌داند. (غزالی، 1384: 281-251) و خوف و رجا را مانند دو بالی برای سالک می‌داند که او را به مقامات محمود می‌رساند. به قوت این دو بال سالک می‌تواند از عقبات حجاب‌های بلند نفسانی گذر کند و به آستانه وصال برسد. از این دو بال، بال رجا سبب می‌گردد بنده به امید وصال جمال معشوق با امیدواری و مشتاقانه طی طریق کند و عقبات راه را پشت سر بگذارد. بال خوف نیز سبب می‌گردد تا بنده فریفته نفس و شهوات نشود و گرفتار دام آنها نگردد. رجا مثل زمامی است که سالک را به سمت و سوی وصال می‌کشد و خوف همچون تازیانه‌ای است که او را در این راه به پیش می‌راند و از مشغول شدن به نفس و شهوات آن باز می‌دارد. (غزالی، 1383: 385) مقربان با دو بال خوف و رجا به سوی مقامات محمود پرواز می‌کنند و مؤمنان با این دو مرکب در راه آخرت از عقبه‌های دشوار گذر می‌کنند. رجا سبب می‌شود بنده از سنگینی بار تکلیف و از دوری راه وصال ترسد و سختی و دوری راه سبب ناامیدی او نگردد و همواره به نیل به قرب رحمان و راحت جنان امیدوار باشد. خوف نیز بنده را از شهوت‌ها و لذایذ دنیوی و گرفتاری به عذاب اخروی دور نگه می‌دارد. (غزالی، 1384: 245) غزالی تا پیش از مرگ، غلبه خوف بر وجود آدمی را شایسته‌تر از غلبه

رجا بر وجود او می‌داند اما در وقت مرگ، رجا را نیکوتر از خوف می‌داند زیرا خوف حکم تازیانه را دارد و انسان تا در این دنیاست خوف او را بر عمل می‌دارد ولی در وقت مرگ، فرصت عمل فوت شده و خوف تأثیری در بیشتر شدن عمل ندارد بلکه سبب یأس و قطع امید و سختی مرگ می‌شود اما رجا در وقت مرگ سبب قوت دل می‌شود و دوستی خداوند را در دل جایگزین می‌کند. (همان: 285)

۴-۲- شمول خوف و رجا

غزالی معتقد است: خوف و رجا بر امری تعلق می‌گیرد که در آن شک و گمان باشد لذا امری که وقوع آن حتمی است در آن خوف و رجا راه ندارد مثل طلوع و غروب خورشید، ولی در باریدن باران یا نباریدن آن خوف و رجا معنا دارد. همچنین آن چیزی که محبوب است اگر انتظار بنده برای حصول اسباب نیل به آن امر محبوب باشد به این عمل هم می‌توان نام رجا داد و اگر این انتظار برای آن است که اسبابی از بین برود یا اختلال پذیرد تا شاید امری وقوع یابد نام چنین کاری رجا نیست بلکه غرور و حماقت است. باز اگر وجود و انتفای اسباب معلوم نباشد باز به آن رجا نمی‌گویند بلکه تمنی می‌گویند لذا غزالی وجود سبب را در رجا قطعی می‌داند و کسی که سبب را رها کند و بدون سبب انتظار گشایش داشته باشد کار چنین کسی رجا نیست بلکه غرور و حماقت است. (غزالی، 1384: 247) غزالی رجا را در صورت فراهم شدن اسباب و لوازم آن در هر کاری درست می‌داند. اول باید مقدمات و اسباب کار فراهم باشد تا رجا و امید واقعی معنا پیدا کند یعنی اول بنده آنچه را در اختیار اوست آماده سازد تا بعد از آن امید او به فضل و رحمت خداوند، امید واقعی باشد و نام رجا پیدا کند و الا بدون فراهم شدن اسباب، غرور و حماقت است. (همان: 248)

۵-۲- خوف سوء خاتمت

از دیدگاه غزالی بزرگ‌ترین خوف، خوف از سوء خاتمت است زیرا بنده نمی‌داند آیا در حال ایمان از دنیا خواهد رفت یا در حال کفر. اشعری بودن غزالی سبب شده است او سرنوشت و سابقه ازلی را بر عمل بنده مرجح بداند و همین امر، خوف از سوء خاتمت را در اندیشه او بسیار برجسته می‌کند. «غزالی مذهب شافعی و طریقه اشعری داشت یعنی در اصول عقاید پیرو اشعری و در فروع پیرو شافعی بود و کتب فقه و اصول عقاید را موافق این طریقه می‌پرداخت» (همایی، 1387: 389). او سابقه ازلی را اصل و اعمال بنده را فرع آن می‌داند. ای بسا بنده در طول عمر خود از معاصی

بپرهیزد و به اعمال و عبادات دینی بپردازد ولی یک لحظه غفلت کند و دل او مشغول به دنیا و معصیت گردد و در همان حال جان او گرفته شود. چنین شخصی گرفتار سوءخاتمت خواهد شد و از بهشت محروم و ای بسا گرفتار عذاب طولانی خواهد گشت. (غزالی، 1384: 305)

۶-۲- دیدگاه مولوی

مولوی ایمان را عبارت از خوف و رجا، یعنی امید به رحمت خداوندی و ترس از معصیت می‌داند. او خوف و رجا را در کنار هم می‌پذیرد و آن دو را جدایی‌ناپذیر می‌داند و عقیده دارد خوف بدون رجا و رجا بدون خوف وجود خارجی ندارد. او با مثالی این موضوع را چنین روشن می‌کند: «مثلا یکی گندم کارید؛ رجا دارد البتّه که گندم برآید و در ضمن آن هم خایفست که مبدا مانعی و آفتی پیش آید؛ پس معلوم شد که رجا بی خوف نیست و هرگز نتوان تصور کردن خوف بی رجا یا رجا بی خوف». لذا در امور دینی نیز در هر امیدی خوفی و در هر خوفی امیدی نهفته است. (مولوی، 1374: 9) «مولوی این دو را دو بال می‌داند که بدان وسیله جان آدمی می‌تواند به سوی خداوند طیران کند. وی بر مکر خداوند آگاه است که می‌تواند بر آدمی در آن وقت که احساس امن می‌کند غالب شود... اما خوف و رجا با تمام اهمیت خود، نزد مولوی تنها حالات مقدماتی برای غرق شدن در بادهٔ روحانی را فراهم می‌آورند؛ آنها ممکن است در بخشی از سفر آدمی او را به حق نزدیک‌تر سازند.» (شیمل، 1370: 436)

۷-۲- ترجیح رجا بر خوف

«مولانا همان چیزی را می‌بیند که می‌خواهد اما نمی‌تواند در یک پدیده چیزی را بنهد که با روح و خصلت‌های آن سازگار نیست. پس تنها راز و رمزهای نهفته در دل آن را کشف می‌کند و بی‌شک در این راه، اندیشه‌های عرفانی‌اش راهبر اویند.» (بهنام‌فر، 1391: 37) در تفصیل خوف بر رجا یا رجا بر خوف نیز، مولوی رجا را بر خوف ترجیح می‌دهد زیرا رجا سبب جدیت و گرم شدن بنده در عمل می‌گردد و این امر همانند بال و پری بنده را زودتر به مقصد و مقصود می‌رساند اما اگر خوف وجود بنده را تسخیر کند او را مأیوس و ناامید خواهد کرد و همین امر ای بسا سبب خواهد شد بنده اعمال عبادی را ترک کند زیرا امیدی به نتیجه دادن آن ندارد. مولوی باز با مثالی این موضوع را روشن‌تر می‌سازد: بیماری که به امید صحت داروی تلخ می‌خورد و ده لذت شیرین را ترک می‌کند اگر رجا و امیدش را به صحت از دست بدهد بی‌شک تلخی دارو را تحمل نخواهد کرد و ناامیدی

سبب ترک استفاده از دارو خواهد شد. در اعمال عبادی نیز بنده به امید رحمت خداوند سختی اعمال را تحمل می‌کند و اگر خوف و ناامیدی بر وجود او غالب گردد بی‌شک اعمال را ترک خواهد کرد. (مولوی، 1374: 75) مولوی معتقد است خوف سبب می‌شود تا انسان‌ها به سوی نیک و بد روان شوند و به کسب سعادت یا شقاوت بپردازند. خوف، اعم از دینی یا دنیوی، سبب می‌گردد انسان‌ها بیکار نمانند و همواره در پی کسب مال دنیا و آباد ساختن دنیا باشند. خوف از فقر و نداری سبب آبادانی دنیا و خوف از قهر و خشم الهی سبب آبادانی آخرت و باعث انجام دادن اعمال نیک و سبب کسب نیکی می‌گردد لذا خوف دنیوی یا دینی از حکمت الهی نشأت گرفته و دارای فواید دنیوی و اخروی است.

هست این زنجیر از خوف و وله تو مبین این خلق را بی‌سلسله
می‌کشاندشان سوی کسب و شکار می‌کشاندشان سوی کان و بحار
می‌کشاندشان سوی نیک و سوی بد گفت حق: فی جیدها حبل المسد
(مولوی، 1375: 4/1156)

مولوی رحمت خداوند را سابق و غالب بر غضب او می‌داند لذا به بندگان امید می‌بخشد و آنان را از ناامیدی برحذر می‌دارد. او حتی قهر حق را بهتر از حلم و خوبی بندگان می‌داند و معتقد است در میان قهر خداوند نیز لطف خفی وجود دارد لذا حتی اگر جان انسان را بستاند صد جان بهتر از جان اوّل می‌بخشد برای همین مولوی عاشق قهر و لطف خداوند است زیرا ناظر به جمال خداوند است و نظر و توجهی به لطف و قهر و بهشت و جهنّم او ندارد.

بترین قهرش به از حلم دو کون نعم رب العالمین و نعم العون
لطف‌های مضمّر اندر قهر او جان سپردن جان فزاید بهر او
(مولوی، 1375: 4/1667)

۸-۲- رجای عاشق

از دیدگاه مولوی بین خوف و رجا تفاوت عظیمی وجود دارد زیرا رجا از عشق به معشوق و توجه به جمال او برمی‌خیزد و خوف از بی‌اعتمادی به خود، نگرانی از قهر معبود و ناظر بودن به صفات جلال خداوند نشأت می‌گیرد. رجا هم سرعت سیر به سمت معشوق را زیاد و زمان رسیدن به پیشگاه او را کم و سختی راه را آسان و هم شور و اشتیاق را لحظه به لحظه بیشتر می‌کند ولی خوف حرکت

را کند می‌سازد و دل بنده را هر لحظه از ترس ملامت می‌کند زیرا بنده خائف نگران است که مبادا مورد قهر و عتاب معبود خود قرار گیرد زیرا او ناظر به کسب و اعمال خود است و چون اعمال خود را ناقابل و آلوده به اغراض نفسانی می‌بیند لذا همواره ترسان و خائف است ولی عاشق به کسب خود ناظر نیست نه تنها اعمال و عبادات، بلکه خود را هم در میان نمی‌بیند و فقط مشتاق وصال معشوق و نیل به جمال اوست و لطف و قهر معشوق برای او حکم واحد دارد. به عبارت دیگر مولوی معتقد است «مادام که انسان از مکر نفس ایمن نیست «فضل طاعات» وی هم در معرض «احباط» و ابطال واقع است و البته بر آن اعتماد نمی‌توان کرد با این همه التجا به حق و اطمینان و اعتمادی را که احساس معیت حق به عارف می‌بخشد نزد مولانا برای ایمنی از مکر ابلیس و کید نفس اماره کافی نشان می‌دهد.» (زرین کوب، 1386: 84) مولوی با توجه به مراتب و مقام انسان‌ها هم خوف و هم رجا را می‌پذیرد زیرا خوف مناسب مقام گروهی از انسان‌ها و رجا هم مناسب مقام گروه دیگری از آنان است. همچنین سمت و سوی خوف و رجا به سوی خالق و معبود است و بنده را از دست شیطان و نفس نجات می‌دهد ولی حرکت یکی تند و حرکت دیگری کند است و در ترجیح یکی بر دیگری، مولوی رجا را بر خوف ترجیح می‌دهد زیرا رجا حال عاشقان خداست. البته لازم به ذکر است که مجالس و عظمی خالی از ذوق و حال صوفیانه و مشحون لطایف صوفیانه بوده و در داخل خانه با خداوند انس روحانی داشت ذکرش الله بود و تمام ذوق و لذت عمرش در همین ذکر بود، اما در خارج خانه و در مجالس و عظمی مردم را از الله می‌ترساند، از انس و رجا بر حذر می‌داشت بر عکس خانه که از هر چه او را از انس با خدا مانع می‌آمد ناخرسند می‌شد اما در خارج خانه مردم را به لزام خوف و خشیت خلق را از انسی که خوف آن‌ها را متزلزل کن باز می‌داشت. (زرین کوب، 1384: 23)

آن ز عشق جان دوید و این ز بیم عشق کو و بیم کوا! فرقی عظیم
سیر عارف هر دمی تا تخت شاه سیر زاهد هتر مهی یک روزه راه
گرچه زاهد را بود روزی شگرف کی بود یک روز او خمسین الف
(مولوی، 1375: 5/2179)

۹-۲- فواید دنیوی خوف

خوف فواید دنیوی زیادی دارد و سبب آبادانی حیات دنیوی می‌شود مثلاً شاهان از خوف زوال

ملک خود، مملکت را ایمن می‌سازند و امنیت را در آن برقرار می‌کنند. خوف آنان از زوال ملک به نفع مردم دنیا تمام می‌شود تا به کسب و کار پردازند و معاش خود را تأمین کنند. با آنکه شاهان همچون قصدی ندارند ولی خوف آنان منافی را در پی دارد که از حکمت خداوند ناشی شده است با آنکه شاهان از آن بی‌خبرند. یا کسبه و اهل بازار از خوف فقر و ناداری به کسب، تجارت و عرضه‌ی محصولات خود می‌پردازند. قصد آنان از این کار اصلاح امور عالم و نفع رساندن به مردم نیست بلکه می‌خواهند بر اموال خود بیفزایند و از آینده مطمئن شوند ولی این خوف آنان سبب اصلاح جهان و آبادانی دنیا و سبب راحتی حیات مردم و تأمین مایحتاج آنان می‌شود. پس اساس حیات مادی بر خوف و هراس است و خداوند خوف را سبب اصلاح امور عالم ساخته است.

حق ستون این جهان از ترس ساخت هر یکی از ترس، جان در کار ساخت
حمد ایزد را که ترسی را چنین کرد او معمار و اصلاح زمین
(مولوی، 1375: 6/2201)

مولوی معتقد است: انسان در دنیا باید از شیطان، نفس و هوی و هوس در خوف و خشیت باشد و تا عنایت خداوند شامل حال او نشده و او را مخلص و مخلص نگردانده است باید با خوف گام بردارد اما آنگاه که مهر معرفت و عشق خداوند بر دل او طبع شد و اختیار دل را معشوق به دست گرفت بعد از آن نباید خوف و حزنی داشته باشد زیرا بعد از آن نوبت عشق و رجا است و این عشق و رجا به بنده فرصت آن را نمی‌دهند تا از اعلا بریده و به نفس و شیطان اسفل روی بیاورد. همچنین به شیطان و نفس فرصت و سوسه و فریب بنده مخلص را نمی‌دهند لذا بنده تا در آتش عشق الهی پخته نشده است باید با خوف گام بردارد و وقتی به پختگی و سوختگی مقام عاشقی رسید دیگر ترسی باقی نمی‌ماند و نور عشق و رجا وصال بر دل او حاکم می‌شود.

ذره‌ای سایه‌ی عنایت بهترست از هزاران کوشش طاعت پرست
زانک شیطان خشت طاعت برکند گـر دو صد خشتست خود را ره کند
(مولوی، 1375: 6/3868)

مولوی برای آنکه رجا را بر خوف ترجیح دهد و بندگان خداوند را همیشه به رحمت او امیدوار نگه دارد و مانع غلبه‌ی یأس شیطانی و نفسانی بر دل آنان گردد به دو آیه‌ی قرآنی استناد می‌کند: «قل یا عبادِ اللّٰه اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله.» (زمر 53) و آیه‌ی، «لا تياسوا من رحمه الله» (کافرون 2). خداوند در این دو آیه ناامیدی و یأس را گردن زده است و به بندگان خود

بشارت داده است که هیچ‌وقت از لطف و رحمت او ناامید نشوند زیرا گناهان بنده هرچه قدر هم بزرگ باشد بزرگ‌تر از لطف و رحمت خداوند نیست پس بندگان تا خدا را دارند نباید به دل خود یأس راه دهند و در دامن نفس و شیطان بیفتند. در واقع آنچه از جانب خداوند به بندگان می‌رسد رأفت، امید و رجاست و آنچه سبب خوف و یأس بنده می‌شود اعمال و افعال زشتی است که او مرتکب شده و به درگاه خداوند فرستاده است لذا کسانی که ناظر به رفتار و اعمال خود هستند دم از خوف و سوءخاتم می‌زنند و همواره در ترس و بیم زندگی می‌کنند ولی عاشقانی که ناظر به جمال الهی و عشق او به بندگان هستند همواره از رجا و امید سخن می‌گویند.

با چنین ناقابلی و دوریی	بخشید این غوره‌ی مرا انگوری؟
نیستم امیدوار از هیچ سو	و آن کرم می‌گویمم لاتیا سوا
دایما خاقان ما کـردست طو	گوشمان را می‌کشد لاتقنطوا
گرچه ما زین ناامیدی ما در گویم	چون صلا زد دست‌اندازان رویم

(مولوی، 1375: 4739: 6)

مولوی عقیده دارد معصیت یا گناه نباید سبب ناامیدی از رحمت خداوند شود زیرا امکان دارد همان گناه و معصیت سبب هدایت و راه یافتن بنده به حقیقت گردد چنانکه ساحران فرعون به دشمنی با حضرت موسی (ع) برخاستند و با او ادعای همسری کردند ولی همین دشمنی با حضرت موسی (ع) سبب شد تا از حقانیت حضرت موسی (ع) آگاه شوند و به دعوت او ایمان بیاورند و با سعادت شهادت و اجر هدایت از دنیا بروند.

ناامیدی را خدا گردن زدست	چون گنه مانند طاعت آمدست
چون مبدل می‌کند او سیئات	طاعتی‌اش می‌کند رغم و شات
زین شود مرجوم شیطان رجیم	و ز حسد او بطرقد گردد دو نیم

(مولوی، 1375: 1/3843)

مولوی چون نگرش عاشقانه به هستی دارد لذا سرتاپا امید و رجاست. او عاشق را محتاج معشوق و معشوق را مشتاق عاشق می‌داند لذا هر دو نسبت به هم عشق می‌ورزند عشق پیوند میان آنان است همان‌گونه که عاشق به معشوق عشق می‌ورزد معشوق نیز به او عشق می‌ورزد و مشتاق کمال اوست؛ لذا درجایی که عشق حاکم باشد حتی ویرانی و مرگ هم سبب شادی و نشاط می‌گردد زیرا زیر هر ویرانی هزار آبادانی رخ نهفته است. با ویرانی تن خاکی و ترک دنیای فانی، جان خدایی

سر برمی‌کند و حیات جاودان بر روی عاشق آغوش باز می‌کند و به جای هوس‌های زودگذر دنیوی، وصال معشوق ازل و ابد به عاشق هدیه داده می‌شود لذا برای فرد عاشق هر اتفاقی در دنیا بیفتد در حال عاشقی او تأثیری ندارد زیرا غرق عشقی گشته است که هر بلا و قهری را در خود حل می‌کند و از عظمت آن عشق، قهر و لطف و بلا و طرب هم‌رنگ می‌گردد.

هر که عاشق دیدیش معشوق دان	کو به نسبت هست هم این هم آن
تشنگان گر آب جویند از جهان	آب جوید هم به عالم تشنگان...
غرق حق خواهد که باشد غرق‌تر	همچو موج بحر جان زیر و زیر
زیر دریا خوش‌تر آید یا زیر	تیر او دلکش‌تر آید یا سپر
پاره کرده‌ی وسوسه باشی دلا	گر طرب را باز دانی از بلا

(مولوی، 1375: 1/1743)

مولوی خوف و رجا را لازمه‌ی حیات دنیوی می‌داند زیرا در این عالم خیلی از امور در پرده‌ی غیب قرار دارد و انسان از نتیجه‌ی اعمال خود خبر ندارد و نمی‌داند که عاقبت از دنیا مؤمن یا کافر بیرون خواهد رفت لذا خوف سبب می‌شود تا از بدی‌ها کرانه گیرد و روی به اعمال نیک بیاورد رجا نیز سبب می‌گردد تا اگر گناهی مرتکب شد از رحمت خداوند ناامید نشود و یک‌باره خود را تسلیم نفس و شهوات نسازد بلکه امیدوار باشد روزی مورد رحمت خداوند واقع شود لذا این امر سبب می‌شود از بدکاری خود توبه کند و روی به اعمال نیک بیاورد. مولوی عقیده دارد اگر نتیجه‌ی اعمال بنده در این دنیا روشن می‌شد این دنیا دنیای غیب و اسرار نبود و تبدیل به قیامت می‌شد که همه‌ی اسرار در آن هویدا می‌شود؛ لذا تا دنیای مادی برپاست خوف و رجا در آن وجود خواهد داشت و ماهیت این دنیا چنین است که خوف و رجا در آن حاکم باشد و حکمت خداوند چنین اقتضا کرده است تا این دنیا محل خوف و رجا باشد تا مؤمنان به عبادت خود غرّه و فریفته و گناهکاران به دلیل گناهان خود سرگشته و ناامید نشوند.

حق همی خواهد که هر میر و اسیر	با رجا و خوف باشند و حذیر
این رجا و خوف در پرده بود	تا پس این پرده پرورده شود
چون دریدی پرده کو خوف و رجا	غیب را شد کر و فری بر ملا

(مولوی، 1375: 1/3621)

۱۰-۲- خوف زاهد و عارف

مولوی فرق عارف را با زاهد در این می‌داند که زاهد متوجه پایان کار و از سوءخاتمت و از دست دادن بهشت نگران است لذا همیشه خوف دارد و همه‌ی اعمال او از روی خوف و خشیت است ولی عارف ناظر به سابقه و ابتدای کار است و چون می‌داند رقم زنده‌ی سرنوشت عالمیان رحمان و رحیمی مثل خداوند است و نظام عالم را آن‌چنان که شایسته است رقم زده است و سابقه‌ی ازلی مقدم بر فعل و عمل انسان و پایان کار است لذا دل‌نگرانی و خوف ندارد زیرا می‌داند عاقبت، آن چیزی اتفاق خواهد افتاد که او معشوق او در روز ازل رقم زده است پس خوف و بیم را رها ساخته و امور خود را به دست معبود و معشوق خود سپرده است. عارف به جای آنکه به خوف و رجا مشغول باشد به عشق‌ورزی با جمال معشوق ازلی مشغول است و این امر به او فرصت و مجال اندیشیدن به پایان کار را نمی‌دهد زیرا او در همان حال در پایان کار است زیرا قیامت از نظر او چیزی جز رؤیت جمال معشوق و فانی شدن در صفات او نیست.

هست زاهد را غم پایان کار	تا چه باشد حال او روز شمار
عارفان ز آغاز گشته هوشمند	از غم و احوال آخر فارغانند
بود عارف را همان خوف و رجا	سابقه‌دانیش خورد آن هر دو را

(مولوی، 1375: 5/4066)

۳- نتیجه

عرفا خوف و رجا را نشأت گرفته از صفات قهر و لطف خداوند و آن دو حال را همانند دو بالی برای پرواز انسان به سمت کمال، لازم و ملزوم هم می‌دانند. غزالی و مولوی معتقدند که انسان در حیات دنیوی، باید حال خوف و رجا را توأمان داشته باشد اما در ترجیح یکی بر دیگری غزالی بر خوف و مولوی بر رجا تأکید بیشتری دارد. غزالی خوف را نتیجه‌ی معرفت بنده به جلال خداوند و آگاهی از معصیت خویش می‌داند لذا آن را زمانی ارزشمند می‌داند که از معصیت بازدارد و سبب افزایش اعمال نیک شود. به عقیده‌ی غزالی اگر غفلت از مکر خدا بر دل بنده غالب باشد خوف فاضل‌تر از رجا، ولی اگر نومی‌دی از رحمت خداوند بر دل بنده غالب باشد رجا بهتر از خوف است؛ وی در نهایت، با عنایت به احوال درونی و نفسانی انسان‌ها، خوف را فاضل‌تر از رجا و با عنایت به منشأ خوف و رجا، رجا را بهتر از خوف و می‌داند چون رجا به دریای رحمت خداوند ولی خوف

به دریای خشم او تعلق دارد لذا رجا سبب محبت می‌شود اما محبت به خوف تعلق نمی‌گیرد. در مقابل مولوی ایمان را عبارت از خوف و رجا می‌داند و با توجه به مراتب و مقام انسان‌ها هم خوف و هم رجا را در کنار هم می‌پذیرد اما در ترجیح یکی بر دیگری، رجا را بر خوف ترجیح می‌دهد زیرا رجا حال عاشقان خداست و سرعت سیر به سمت معشوق را زیاد، سختی راه را آسان و شور و اشتیاق را بیشتر می‌کند ولی خوف حرکت را کند و دل بنده را از ترس مالا مال می‌کند زیرا بنده اعمال خود را آلوده به اغراض نفسانی می‌بیند و همواره خائف است. از دیدگاه مولوی، انسان باید تا زمانی که عنایت خداوند او را مخلص و مخلص نگردانده است با خوف گام بردارد اما آنگاه که عشق بر دل او غالب شد نباید خوفی داشته باشد.

۴- منابع

1. آریان، حسین، خشیت و خوف از دیدگاه قرآن و عارفان، ادیان و عرفان، سال چهارم، شماره چهاردهم، دانشگاه تهران، صص 193-216، 1386
2. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، منطق و معرفت در نظر غزالی، چاپ دوم، تهران: سپهر 1375.
3. بهنام‌فر، محمد، زمانی‌پور، مریم، کوه و معانی نمادین آن در بیان عواطف عارفانه و عاشقانه مولانا در مثنوی، پژوهشنامه ادب غنایی، سال دهم، شماره نوزدهم، صص 33-54.
4. زرین‌کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، چاپ بیست و ششم، تهران: علمی، 1384.
5. -----، نردبان شکسته، چاپ سوم، تهران: سخن، 1386.
6. سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ هفتم، تهران: طهوری، 1383.
7. سجادی، ضیاء‌الدین، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چاپ دوازدهم، تهران: سمت، 1385.
8. سراج‌الطوسی، ابونصر، اللّمع فی التصوّف، چاپ دوم، ترجمه مهدی محبتی، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، تهران: انتشارات اساطیر، 1388.
9. سروش، عبدالکریم، قصه ارباب معرفت، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، 1373.
10. سهروردی، شهاب‌الدین، عوارف المعارف، ترجمه عبدالمؤمن اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی، 1364.
11. شimmel، آن ماری، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: مؤسسه علمی فرهنگی، 1370.
12. طاهری، زهرا، مشهدی، محمدا میر، عبدالله، واثق عباسی، زندگی عقلانی و معنوی براساس آموزه های مولوی در مثنوی معنوی، پژوهشنامه ادب غنایی، سال چهاردهم، شماره بیست و ششم، صص 119-140.
13. غزالی طوسی، ابو حامد محمد، احیاء علوم الدّین، جلد چهارم، چاپ پنجم، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، 1384.
14. -----، کتاب الاربعین، چاپ یازدهم، ترجمه برهان‌الدین حمدی، تهران: انتشارات اطلاعات، 1386.

15. ----- کیمیای سعادت، چاپ یازدهم، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1383.
16. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدارکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1385.
17. کاشانی، عزالدین، محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ ششم، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال الدین همایی، تهران: نشر هما، 1381.
18. کریم پور، نسرین- یوسف پور، محمدکاظم، معانی خوف و رجا در قرآن و تأویل آن در مثنوی معنوی، فصلنامه پژوهش های ادبی-قرآنی، سال دوم، شماره دوم، دانشگاه اراک، 1393.
19. گوهرین، سیدصادق، شرح اصطلاحات تصوف، چاپ اول، تهران: انتشارات زوآر، 1380.
20. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، چاپ اول، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات توس، 1375.
21. -----، فیه ما فیه، تصحیح جعفر مدرس صادقی، تهران: مرکز، 1374.
22. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه الابرار، چاپ ششم، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1376.
23. همایی، جلال الدین، غزالی نامه، نشر هما، تهران 1387.